

به قلم چارلز سویندال  
ترجمه از فریدون موخوف

## «قدرت. قدرت. ... قدرت را یافته ایم»

از کتاب «پروازی نزدیک به شعله» به قلم چارلز سویندال

هر کتابی که بخواهد در مورد روح القدس صحبت کند، باید فصولی را هم به مطلب قدرت اختصاص دهد، چرا که خداوند به شاگردان وعده داد که روح القدس در هنگام نزول خود آنها را قدرت خواهد بخشید. آیا این گفته را بیاد دارید؟

لیکن چون روح القدس بر شما می آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان.  
(اعمال ۱: ۸-۱)

در آن دوره این قدرت از آسمان که به دنبال صعود عیسی به آسمان نزول فرمود، خود را به چندین طرق مختلف متجلی نمود که برخی از آنها مشهود و برخی نیز نامشهود بودند. روح القدس به آنها قدرت بخشید که در میان جماعت بایستند و بدون هیچ ترس و خجالتی موعظه کنند. آنها چنان تغییر درونی پویایی را تجربه نمودند که توان به صحبت در زبانهایی را که برایشان نامعلوم بود، داشتند. بعضی از آنان شاهکارها خلق کردند، در یک آن مرضها را به شکلی دائمی شفا بخشیدند، آنچه را که غلط بود، تشخیص دادند، با بدی مقابله نمودند، مرده‌ها را زنده کردند، و بی هیچ واهمه‌ای زجرآورترین مرگها را متحمل شدند.

چیزی آن شاگردان بیچاره و ترسو و وحشت زده را به افرادی شجاع و سرسپرده تبدیل کرد، به افرادی که از خدا الهام می گرفتند ... و آن چیز قدرت بود

این وضعیت انتقالی که در زمان کودکی کلیسا صورت می گرفت، زمانی بی نظیر بود، زمانی که معجزات حضور خدا را در زندگی مردم متجلی می ساخت و پیام او از دهان انسان اعلان می شد. مردم چگونه می توانستند بدون مطالب کلام خدا به شکل کامل در مورد مسیح خدا آگاهی داشته

باشند؟ علاوه بر آن، صحبت کردن به زبانها مختلف جهت انتشار و گسترش پیام انجیل به شکلی سریع در مناطقی که این خبر خوش بدانها نرسیده بود، امری بسیار واجب و باارزش می‌نمود. ولی در مورد قدرت روح‌القدس در زمان فعلی چه می‌توان گفت؟ آیا امروز نیز می‌توانیم و باید منتظر «معجزه» باشیم؟ آیا «قدرت مافوق طبیعه» همیشه باید با ایمانداران همراه باشد و از آنها به شکلی مستمر منتظر وقوع «نشانه‌ها و علامات» باشیم؟ اگر حضور پر قدرت روح‌القدس و کار او را در میان خود به شکلی مستمر و دائمی شاهد نیستیم و نمی‌بینیم، بدین معنی است که در ما مشکلی وجود دارد؟

بگذارید مطلبی را به صورتی رک و واضح برایتان همین اکنون بگویم. علیرغم تمامی آنچه که اینروزها گفته می‌شود، کلام خدا در حول محور قدرت چنان هم شل و ول نمی‌چرخد! به ما نیز این وعده داده نشده است که هر روزه به شکلی مستمر معجزه کنیم. (چنانکه یکی از دوستان من هم به من خاطر نشان کرد: «اگر هر روز معجزه صورت می‌گرفت، دیگر اسم معجزه بر خود نمی‌گرفت.») سالها کتابمقدس را به شکلی دقیق بررسی کرده‌ام و در هیچ جا ندیده‌ام که این پدیده‌های آسمانی در زندگی مومنین زمان کتابمقدس به شکلی دائم صورت گرفته باشند. مردم نه در آن زمان و نه در زمان فعلی متوقع بودند که «بطلب، و به تو داده خواهد شد.» داشتن چنین توقع بیجا و غیر واقعی در مورد این قدرت الهی اشخاص را به فرسودگی می‌کشد.

با این وجود، امروزه این قدرت در دسترس ما است؛ «قدرت بشارت»، ... «قدرت دعا»... «قدرت وعظ»، ... «قدرت شفا»، ... «قدرت مقابله»، ... و قدرت خدمت به هر شکل و سازمان، ... و «قدرت خدمت» به هر شکل و اندازه، حتی «قدرت کراوات» هم به رنگهای مختلف موجود است تا «خادمین باقدرت» با پوشیدن آن به جهت یکشنبه قوت می‌گیرند. این کلمه قدرت، بیش از هر کلمه دیگری استفاده و از آن سوءاستفاده می‌شود. و نتیجه‌ای هم که برجای می‌گذارد، بسیار آشکار است. «من به آن شکل هم زندگی پر قدرتی ندارم، در زندگی من چیزی کم است. لازم دارم به این منبع قدر دوباره وصل شوم تا منم برای گفتن داستانها و معجزات حیرت‌آور قدرت داشته باشم.» با اینکه تمامی علاقه من در این خانواده الهی در این است که مانند دیگران خادمی پر از روح باشم، لیکن تمامی قوم خدا را هشدار می‌دهم که اینگونه انتظارات غیر واقعی را مواظب باشند. بلی، قدرت به ما وعده داده شده است و در شخص روح‌القدس در وجود خود منبع آن قدرت درونی خود را داریم، نه فقط من، بلکه همه ما! ولی این سخن به هیچ عنوان به این معنی نیست که به اشاره انگشت می‌توانیم توقع انجام وقایع خارق‌العاده و مافوق طبیعه را در خود بپرورانیم. این امر بدین شکل عمل نمی‌کند. ... هرگز هم نکرده است!

## پیزهای اول را اول درک کنیم

بیاید به پایه برگردیم ... به آن دو موضوع بنیادین که قبلا بدانها اشاره کردیم. یکی از این دو موضوع با نجات سر و کار دارد و دیگری با پر از روح القدس بودن. این دو جمله زیر را چگونه تکمیل می کنید؟

• من از آن جهت مسیحی هستم چونکه .....

• من از روح القدس زمانی پر هستم که .....

مسیحی بودن چه مفهومی دارد؟ یک فرد چگونه می تواند با یقین کامل بگوید که عضوی از خانواده ابدی خدا است؟ بیاید به کلام خدا اجازه دهیم تا این سؤال را برای ما پاسخ گوید.

و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هرکه به اسم او ایمان آورد. «یوحنا ۱: ۱۲»

صفحاتی بعد یوحنا از صحبت عیسی با شخصی سخن می گوید که سؤالی مهم داشت؛ می خواست بداند که چگونه می تواند صاحب حیات ابدی با خدا گردد.

عیسی در جواب او گفت: «آمین آمین به تو می گویم اگر کسی از سر نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی تواند دید. آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است. عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید. باد هر جا که می خواهد می وزد و صدای آن را می شنوی لیکن نمی دانی از کجا می آید و به کجا می رود. همچنین است هرکه از روح مولود گردد.» (یوحنا ۳: ۳، ۶ - ۸)

آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد، حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می ماند. (یوحنا ۳: ۳۶)

آیا فقط همینقدر؟ آیا مسیحی شدن صرفاً تا به حد شناخت مسیح محدود شده است؟ باز بگذاریم این سؤال را مسیح برای ما پاسخ گوید:

عیسی بدو گفت: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ‌کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید.» (یوحنا ۱۴: ۶)

در منحصر به فرد بودن این سخن شکی نیست. ولی حقیقت دقیقاً همانی است که مسیح فرمود، و سخن او هم حقیقت است، چرا که او فرموده است. جمله تکمیلی اول را چنین می‌توان نوشت: من از آن جهت مسیحی هستم، چونکه به شکلی صحیح با پسر خدا ارتباط دارم. در صفحات بعدی عهد جدید بیاناتی مشابه با آنچه که از نوشته یوحنا خواندیم، می‌بینیم.

زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد. (۱ تیموتائوس ۲: ۵)

و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات، در پسر اوست. آنکه پسر را دارد حیات را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است. (۱ یوحنا ۵: ۱۱ - ۱۲)

بسیار ساده. بسیار روشن. مردم در رابطه‌ای صحیح با خدا از مادر متولد نمی‌شوند. برای همین نیز آنها که به امید سپری کردن حیاتی جاودان با خدا بسر می‌برند، باید از بالا متولد شوند و از نظر روحانی تولدی جدید داشته باشند. علاوه بر آن، مردم صرفاً به این خاطر که به کلیسا می‌روند و یا در بچگی تعمید یافته‌اند و یا تقدیم شده‌اند و یا حتی در بزرگی تعمید گرفته‌اند و یا افرادی صادق و خوشقلب هستند و صورتحسابهای خود را به درستی می‌پردازند، مسیحی نمی‌شوند. مسیحی شدن ربطی اعمال و سختکوشی ما ندارد. نه، مسیحی شدن از طریق فیض خدا حاصل می‌شود، نه اعمال.

زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید، بوسیله ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خداست، و نه از اعمال تا هیچ کس فخر نکند. (افسیان ۲: ۸ -

(۹)

بگذارید این مطلب را برایتان تصویر کنم. فرض کنید کتابی را به دست دارم. اگر قرار بود این کتاب را به شما بدهم و بگویم: «مال شما. دوست دارم شما این کتاب را داشته باشید.» و شما آن را از من بگیرید، من در واقع به شما هدیه‌ای داده بودم. زمانی که آن هدیه را می‌گیرید، مالک چیزی می‌شوید که روزی متعلق به من بود. چون آن را قبول کردید، متعلق به شما شد.

به همان شکل، نجات یک هدیه است. خدا در صلیب عیسی، جایی که پسر او با مرگ خود بجای ما مجازات گناه را پرداخت، دست خود را به سوی من و شما دراز کرد و در پسر خود به ما حیات جاودان بخشید. تنها چیزی که از ما می‌طلبد، این است که دست خود را دراز کنیم و این هدیه را از دستهای او بگیریم.

و بدین ترتیب ... شخص چگونه مسیحی می‌شود؟ با داشتن ارتباطی صحیح با عیسی مسیح، پسر خدا. این نجات از جانب خدا به فرد است، کاملاً چهره به چهره.

پس من چه باید بکنم تا منبع قدرت خدا را در زندگی خود داشته باشم؟ جواب به این سؤال شاید حیرت شما را برانگیزد و در هر حال جواب این است: هیچ چیز. زمانی که به مسیح ایمان می‌آورید، او نازل می‌شود تا در شما زندگی کند. در رابطه با این امر شما به هیچ عنوان کمکی نمی‌کنید؛ انجام فلان کار و قول بهمان چیز دست برداشتن از برخی چیزها در این مورد ابدا کمکی نمی‌کنند. نزول روح القدس و ساکن شدن او در شما فقط و فقط بر فیض خدا استوار است، لطف بی‌همتای خدا که هیچ کس آن را بخاطر لیاقت شخصی بدست نمی‌آورد. زمانی که من و شما هدیه حیات جاودان را از خدا دریافت می‌کنیم، در این هدیه، روح القدس نیز بسته بندی شده است. روح القدس بخشی از «بسته هدیه داده شده بیعانه نجات» است. به ما هرگز امر نشده است که برای روح القدس دعا کنیم و یا توسط او تعمیم بگیریم و یا بوسیله روح القدس مهر شویم. چرا؟ زیرا تمامی آنها در زمان تولد تازه ما صورت می‌پذیرند.

بنابراین شما در دست خود کتابی را دارید که من آن را به شما هدیه دادم. حال، چه می‌شد اگر می‌گفتید: «واقعا هم، واقعا هم که از جان و دل مشتاقم تمامی فصول این کتاب را داشته باشم.» و من به شما جواب می‌دادم: «تمامی فصول در آن هست. و همه آنها مال شماست که بخوانید و لذت ببرید. کتاب تمام و کمال مال شماست. برای همین هم تمامی آنچه که در آن است، متعلق به شماست.» با مسیح هم به همین شکل است. با قبول او، ما هر آنچه را که با هدیه نجات می‌آید، صاحب هستیم ... که مسلماً شامل شخص روح القدس نیز می‌شود.

زیرا چنانکه بدن یک است و اعضای متعدد دارد و تمامی اعضای بدن اگرچه

بسیار است یکتا می‌باشد، همچنین مسیح نیز می‌باشد. زیرا که جمیع ما به

یک روح در یک بدن تعمید یافتیم، خواه یهود، خواه یونانی، خواه غلام، خواه آزاد و همه از یک روح نوشانیده شدیم. (اقرنتیان ۱۲: ۱۲ - ۱۳)

و از آنجا که روح القدس را داریم، منبع آن قدرت در درون ما است. و این مطلب مرا به جمله تکمیلی دوم می‌برد، که می‌توان آن را چنین خواند: من از روح القدس زمانی پر هستم که با روح خدا ارتباطی صحیح دارم. زمانی که در این ارتباط صحیح قرار داریم، آن «قدرت» ساکن در درون ما آزاد می‌شود و ما تبدیل به ابزارهایی جلال او می‌گردیم، آماده و حاضر برای هر خدمتی که او می‌خواهد از ما استفاده کند. زمانی که چنین پر هستیم، آن «قدرت» که مسیح را از مردگان زنده کرد، نیروی انگیزش دهنده زندگی ما می‌شود. روی این مطلب قدری فکر کنید! پولس زمانی که از اشتیاق قلبی خود در پروازی نزدیکتر به شعله سخن می‌گفت، همین قدرت را در نظر داشت.

[زیرا عزم من بر این است که] و تا او را و قوت قیامت وی را و شراکت در

رنجهای وی را بشناسم و با موت او مشابه گردم. (فیلیپیان ۳: ۱۰)

پری روح القدس فقط به این معنی نیست که زندگی ما بطور کامل در اختیار خدا است، بلکه این مطلب را هم در خود دارد که اجازه ندهیم چیزی بین ما و خدا قرار گیرد و همیشه در وابستگی کامل به او زندگی کنیم.

زمانی که چنین می‌کنیم، خدا می‌تواند از طریق ما کار کند، از طریق ما سخن گوید، ما را بکار برد، ما را بی هیچ محدودیتی هدایت نماید، و توانها و استعدادهای ما را چنان قدرت بخشد که آنچه را که به نیروی خود قادر به انجام نبودیم، جامه عمل بپوشانیم. این سخن به این معنی نیست که ما به مقدار بیشتری از روح او احتیاج داریم (امری غیر ممکن). این سخن به این معنی است که ما به قدرت او احتیاج داریم، احتیاج داریم که در ما کار کند، احتیاج داریم که ما را تمیز نماید، احتیاج داریم که ما را آزاد سازد. و زمانی که ما را پر می‌کند، همه آنچه که گفته شد و به مراتب بیشتر از آنها در ما صورت می‌گیرد.

به همان چیزی که اول گفته بودیم، برگردیم: زندگی مسیحی «زندگی غرق در قدرت» نیست که ساعت به ساعت و روز به روز تجربیات مافوق طبیعه داشته باشد. روح مبارک خدا منبع شوکهای انرژی واری این چنین نیست.

آیا در ورای این سخن صحنه بر آن می‌گذارم که من به شخصه باعث هیچ پدیده و یا امر معجزه وار نبوده‌ام؟ نه. آنچه که تلاش برای بیان آن دارم، این است که اینگونه معجزات و پدیده‌های مافوق طبیعه زمانی که از جانب روح‌القدس صورت می‌گیرند، استثنا هستند، نه قاعده. خداوند ما با دختر شاه پریان در رقابت نیست!

نیت من بر آن است که دیدی واقع‌بینانه و متکی بر کلام خدا برایتان ایجاد کنم، همین. ولی اشتباه نکنید، زمانی که به جهت قدرت بخشی می‌آید ... قدرت را مالک می‌شویم.

## درک شواهد نرمال و مداوم از قدرت بخشی روح‌القدس

ممکن است بپرسید: «این دید واقع‌بینانه از زندگی مسیحی که به درد زندگی امروز هم بخورد، چیست؟ در زندگی خود شاهد دیدن چه چیزی باشم که بتوانم آن را شواهد نرمال و مداوم مسیح بخوانم؟ در این رابطه چیزهای بیشماری به ذهن رخ می‌دهند.

از آنجا که من مسیحی هستم و بدان جهت نیز ارتباطی صحیح با پسر خدا دارم:

- من در مسیح هستم.
- من در او زندگی می‌کنم و او در من.
- پاکی از گناهان شخصی و رهایی از آن را به شخصه تجربه کرده‌ام.
- این توان را دارم که زندگی خود را بالاتر از آن زندگی تحت سیطره گناه انجام دهم.
- از طریق دعا در هر لحظه می‌توانم به حضور پدر آسمانی بروم.
- کلام خدا را می‌توانم بفهمم.
- قادر به بخشیدن هستم و باید هر که را که نسبت به من بدی می‌کند، ببخشم.
- این توان را دارم که هر روز به شکلی مداوم در زندگی روحانی خود ثمر آورم.
- حداقل از یک عطای روحانی (بعضی اوقات بیشتر از یک) برخوردار هستم.
- با شادی و هدف پرستش می‌کنم.
- کلیسا را برای خود مهم می‌دانم و برایم امری روزمره و کسالت‌آور نیست.
- ایمانی دارم که آن را با دیگران در میان گذارم.
- من دیگران دوست دارم و به آنها محتاج می‌باشم.
- برای مشارکت با دیگر مسیحیان مشتاق هستم.
- این توان را دارم که از تعالیم کلام خدا اطاعت کنم.
- کماکان یاد می‌گیرم و در جهت بلوغ روحانی رشد می‌کنم.
- در مقابل سختی‌ها و جفاها می‌توانم بدون ترس و لرز بایستم.

- برای احتیاجات و قوت روزانه به خداوند متکی هستم و بر او توکل دارم.
- می‌توانم از اراده خدا آگاه شوم.
- در انتظار بازگشت مسیح زندگی می‌کنم.
- یقین دارم که بعد از مرگ به آسمان و به حضور خدا می‌روم.

این لیست می‌تواند کماکان ادامه یابد، ولی شاید همین مقدار ما را نسبت به این حقیقت بیدار کند و بدانیم که فیض خدا ما را صاحب چه نوع دارائیه‌ها و تجربیات و برکات بی‌نظیر کرده است. و آن هم صرفاً به این دلیل که به خانواده الهی پذیرفته شده‌ایم. اینها همه متعلق به ما است و آنها را هر روزه باید مدعی گردیم. و زمانی هم که آنها را پهلوی یکدیگر می‌گذاریم، به لیستی بسیار عالی و غیرقابل تصور از واقعیات دست پیدا می‌کنیم.

با اینکه هیچیک از مطالب بالا را نمی‌توان امری معجزه‌وار دانست (لااقل به آن شکل که ما از کلمه معجزه استفاده می‌کنیم)، ولی مطمئناً قابل توجه‌اند. و زمانی هم که به خود این حقیقت را یادآور می‌گردیم که تمامی آنها به شکلی عادی و دائمی به ما تعلق دارند و می‌توانیم از همه آنها بهره‌ور گردیم، زندگی مسیحی به زندگی غیرقابل تصور تبدیل می‌گردد، به چیزی که حسادت همه را برانگیزد.

این زندگی ممکن است از آن نوع زندگی «پر قدرت نمایشی مسیحی» نباشد، ولی مطمئناً همان «زندگی وافر» و پری است که مسیح از آن وعده داد. بهتر است این مطلب را به همین روشنی درک کنیم، و گرنه زندگی ما در آن رویای «پر قدرت نمایشی» به زندگی مملو از یأس و افسردگی تبدیل خواهد شد.

چند سال پیش خلبانی برایم تعریف می‌کرد که خلبانی هواپیما در آسمان بسیار کسالت آور است، برای اینکه هیچ کاری بدان شکل نداری که انجام دهی. ولی در طول این مدت دائم شوکهای آنی داریم که چرت ما را پاره می‌کنند.

برای توصیف زندگی مسیحی هرگز از کلمه کسالت/آور استفاده نمی‌کنم. ولی با این توصیف می‌توانید کنه مطلب را بفهمید. خدا می‌تواند به طرقتی مافوق‌طبیعه به دنیای ما قدم گذارد (برخی اوقات چنین می‌کند) و قدرت خود را متجلی فرماید. دیدن این امر جالب است که خدا در مواقعی در آن زندگی روزمره عالی که آن را در بالا لیست کردم، با پدیده‌ای چنان شگرف مداخله می‌کند که فقط از دست او می‌توانست برآید. ما این عمل او را تشخیص و بخاطر آن او را مورد تمجید و ستایش قرار می‌دهیم ... ولی بگذارید باز تکرار کنم. این کار او را نمی‌توانیم هر روز به شکل مداوم متوقع باشیم.

زندگی نرمال مسیحی به طریقی به زندگی نرمال در تأهل شباهت دارد. زندگی نرمال در تأهل، موسیقی عاشقانه ملایم، لباسهای شیک مدل به مدل، و حرفهای قشنگ عاریه گرفته از شعرهای مجلات نیست. زندگی نرمال در تأهل نشستن در کافه و تریاها و نوشیدن چای و قهوه و صحبت از زندگی آتی رویایی هم نیست. زندگی نرمال در تأهل شوهری نیست که هر روز با یک دسته گل به خانه برمی‌گردد. زندگی نرمال در تأهل بچه‌های شاداب و مؤدب هم نیست که می‌خواهند در ظرفشویی به پدر و مادر کمک کنند و یا اتاقهای خود را تمیز نگهدارند. زندگی نرمال در تأهل مادر زنی هم نیست که صورت زیبایی چون «میشل فایفر» و قلب پر محبتی چون «مادر ترزا» داشته باشد.

اگر شما عروسی و یا دامادی هستید که چنین چیزی را برای زندگی آتی خود در ذهن می‌پرورانید، برای شما فقط سه جمله دارم: «خیلی نعشه‌ای!» چند روز با یک خانواده زندگی کن (مخصوصاً آنها که بچه‌های کوچک دارند)، که نعشگی از سرت بپرد.

به همان شیوه برخی از مفاهیم فانتزی که از مسیحیت در ذهن ما است، بیشتر از آنکه قدرت بخشد، ما را به یأس و بیچارگی می‌کشد.

در رابطه با زندگی مسیحی گرچه به اختصار، لیکن به قدری مکفی صحبت کردیم. حال به زندگی پر از روح بپردازیم. بگذارید در این رابطه لیست دیگری در مقابل شما قرار دهم. چیزهایی وجود دارند که من و شما زمانها را می‌توانیم مدعی باشیم که زندگی ما تحت کنترل روح القدس باشد. زمانی که ما از روح القدس پر هستیم و از این رو نیز با روح خدا در ارتباطی صحیح قرار داریم:

- سپر حفاظی آن روح مقتدر خدا ما را به شکلی دائمی و هر روزه در میان می‌گیرد.
- قدرتی درونی داریم که ما را در تحمل فشارهای زندگی قوت می‌بخشد.
- شرایط هر چه باشد، کماکان قادر به حفظ شادی درونی خود هستیم.
- این توان را داریم که چیزهای عمیقی را که خدا از کلام خود بر ما معلوم می‌دارد، درک کنیم.
- در ابقای منشی که مبتنی بر فروتنی، خدمت و تواضع باشد، مشکل زیادی نداریم.
- از قوت بصیرت و تشخیص برخورداریم: بدی را براحتی تشخیص می‌دهیم.
- قادر هستیم هم محبت کنیم و هم محبت شویم.
- می‌توانیم در رابطه با ضعف‌ها مان پرده‌پوشی نداشته باشیم.
- زمانهایی که نمی‌دانیم به چه صورت و برای چه چیزی دعا کنم، می‌توانیم بر شفاعت روح القدس متکی باشیم.
- از حملات شرارت‌بار و شیطانی ابلیس ترسی نداریم.

- قادر هستیم با استواری به تنهایی بایستیم.
- در رابطه با تصمیماتی که می‌گیریم و آنچه که صحیح و یا غلط می‌باشند، در قلب خود یقین داریم.
- در درون خود «سیستم صاف کننده روحانی» داریم.
- می‌توانیم زندگی بدور از هر نگرانی داشته باشیم.
- از طریق عطایای روحانی خود قادر هستیم دیگران را خدمت کنیم.
- با خدای زنده رابطه‌ای بسیار صمیمی و مانا داریم، رابطه‌ای که در آن او را «ای پدر آسمانی من» خطاب می‌کنیم.

زمانی که پدرم را به خاک سپردم، پدری که نه سال بیشتر از مادرم زندگی کرد، برای اولین بار در زندگی، خود را شدیداً تنها دیدم، با اینکه خود بالغ و پدر چهار فرزند بودم. در حالی که خود را به شدت «یتیم» احساس می‌کردم، در افق ذهن من به شکلی عجیب این فکر طلوع کرد که روح خدا دارم و او می‌تواند در طول بقیه زندگی من برایم رفیقی همیشگی باشد. چقدر عالی! او به شکلی دائمی ساکن می‌گردد. آدرس زمینی او بدن من است.

و باز هیچیک از موارد بالا را نمی‌توان پدیده قلمداد کرد... این موارد در ذات خود نه تجلیاتی معجزه‌وار هستند و نه مافوق طبیعه... ولی به ما تعلق دارند و می‌توانیم آنها را صاحب شویم، آنهم صرفاً به این دلیل که روح مقتدر خدا ما را از حضور خود پر می‌کند. این «پری شدن قدرت» نیست، بلکه زندگی عادی و نرمال پر از روح است.

و رک بگویم، اینها آن نوع شواهدی هستند که می‌توانیم در زندگی خود وجود آنها را متوقع باشیم، نه آن لحظات استثنایی خلسه و پدیده‌وار را. اینها آن چیزهایی هستند که می‌توانیم وجود آنها را در زندگی خود متوقع باشیم، زیرا به شکلی صحیح با پسر خدا و با روح خدا در ارتباط هستیم. ما بیشتر از آن رویاهایی که بر قدرت محور یافته‌اند، به این احتیاج داریم که از روح پر قدرت و ابقا کننده خدا پر شویم.

باز خاطر نشان می‌کنم، قدرت، قدرت، ... قدرت را صاحب هستیم! چه کسی؟ هر فرزند خدا که در قوت روح‌القدس زندگی می‌کند. زمانی که چنین زندگی کنیم، از تمامی آن چیزهایی که ما را در اسارت نگه می‌دارند، «رهایی» می‌یابیم. چه آزادی بزرگی!

خداوند روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است. (۲قرن‌تیان

۳: ۱۷)

فقط به این وعده نگاه کنید!

آزادی! آزادی از چه؟ آزادی از قید و ترس. آزادی از کامل‌گرایی ملالت‌آور. آزادی از یک زندگی کسل و خسته‌کننده و تکراری. آزادی از اسارت و بندها. آزادی از اعتیاد. آزادی در بودن، کردن، و شدن. و این آزادی صرفاً از روح خدا ناشی می‌شود، اینکه او را داشته باشیم و اجازه دهیم که ما را پر کند. باز، این آزادی به جهت «نمایش قدرت» نیست. آزادی‌ای آرام و بی‌سروصدا از تمامی آن چیزهایی است که ما را در چنگال خود اسیر نگه می‌دارند. و این آزادی است که به وجود ما تمامیتی اصیل می‌بخشد. زمانی که در غصه هستیم، آزادیم که گریه کنیم. زمانی که شادی در وجود ما است، آزادیم که بخندیم.

## قبول تهریات استثنائی گاه بگاه

آیا سخن من بر این است که ما هرگز چیزهای معجزه‌آسا تجربه نمی‌کنیم؟ نه، مقصود من این نیست. آیا از این سخن این مقصود را دارم که تمامی این پدیده‌های معجزه‌وار از ابلیس ناشی می‌شود؟ نه. مقصود من از این سخن این است که بصیرت و تمیز داشته باشیم. او خدا است. می‌تواند، هر کاری را هر وقت و هر جا که بخواهد، انجام دهد. این اقتدار را به خوبی مالک است. بسیاری مواقع مردم نزد من آمده و می‌گویند: «آیا برای فلانی دعا می‌کنید؟» و در این مورد اسم زن، شوهر، مادر، پدر، فرزند و یا دوست خود را که در حال مرگ است، ذکر می‌کنند. افرادی که دکترها از آنها قطع امید کرده‌اند و به خانواده مرگ قریب الوقوع آنها را اطلاع داده‌اند. این افراد جهت طلب دعا نزد من آمده و می‌گویند: «آیا برای این شخص دعا می‌کنید؟» و جواب من همیشه این است: «بله، البته.» و دعا هم می‌کنم. و نه بیشتر. زیرا من از این حق برخوردار نیستم که به آنها شفا و زنده ماندن عزیزانشان را وعده دهم. من خدا نیستم و از اراده بخصوص خدا هم خبر ندارم، از این جهت هم برای تجلی جلال خدا در آن وضعیت دعا می‌کنم. دعا می‌کنم که اگر مطابق اراده او قرار می‌گیرد، به آن شخص معجزه‌وار شفا ارزانی دارد. برای قوت آنها که به این شخص مریض خدمت می‌کنند، دعا می‌کنم. ولی به هیچوجه از این حق برخوردار نیستم که در رابطه با معجزه وعده دهم. و هیچکس دیگر هم از این حق برخوردار نیست!

بگذارید این مطلب را یادآوری کنم که زمانی که در مورد روح خدا صحبت می‌کنیم، در مورد بخشی کوچک از یک کل بزرگ صحبت نمی‌کنیم. روح خدا در واقع خود خداست. و در مقام شخصیتی از کالبد اولوهیت، در ذات خود نامتناهی است و در ذهن بشر نمی‌گنجد. کار او به شکلی

اسرار آمیز، و حضور او برخی مواقع مبهم جلوه می‌کند. از نظر انسانی نقشه‌های او را برخی اوقات گیج کننده و غیرمنطقی احساس می‌کنم. (ولی این مشکل من است، نه او.) عدم قدرت من در عیان سازی نقشه‌ها و اعمال الهی دستهای او دلیل بر این نیست که در نقشه‌های او چیزی غلط وجود دارد.

«صوفر نعمانی» در کمال درماندگی خود به ایوب گفت: «مگر با کاوش می‌توان خدا را پیدا کرد؟» و جواب در خود سؤال نهفته بود: «نه.»

و از آنجا که این مطلب صحت دارد، بگذارید خدا، کماکان خدا باشد. بیایید این اجبار را در خود احساس نکنیم که باید تمامی وجود و نقشه‌ها و اراده او را تا آخرین حد خود توصیف کنیم. اگر از این عبارت بیشتر استفاده کنیم، خیلی از کارها به درستی صورت می‌گیرند: «نمی‌دانم!» با توجه به آنچه که گفتم، این فصل را با سه فکر نهایی به پایان می‌برم:

اول، *خدا، خدا، خدا معجزات است*. لطفاً با نقل قول از من در جایی عنوان نکنید که «سویندال» به معجزات اعتقاد ندارد. خدا، خدا است. از این رو هم، معجزات از دستهای او فرو می‌ریزند. معجزات اتفاق می‌افتند. ولی بیایید به کلام خدا وفادار باشیم و بر اساس آن به درستی وقوع معجزات را استثنا بدانیم، نه قاعده. وقوع معجزات چیزهایی که «مرتب» اتفاق بیفتند، نیستند. و بر اساس فرمان هم صورت نمی‌گیرند. معجزات زمانی صورت می‌گیرند که خدا در نقشه عجیب و اسرارآمیز خود وقوع آنها را باعث می‌شود.

دوم، *خدا، خدای مافوق طبیعه‌ها است*. باز کتاب مقدس پدیده‌های مافوق طبیعه را گاه بگاه می‌داند، نه روزمره. ولی مواظب باشید که بر چه چیزی مارک «معجزه» و یا «مافوق طبیعه» می‌زنید. از این کلمات با بی‌دقتی استفاده نکنید. این کلمات همانند واژه «معرکه» می‌باشند. امروزه همه چیز معرکه است. فوتبالیستها را معرکه می‌خوانیم. ماشین تویوتا را معرکه می‌خوانیم. نه صحیح نیست. فقط خدا معرکه است. فقط اوست که می‌تواند دهان ما را از تعجب باز نگهدارد. و اگر تصمیم به انجام معجزه‌ای گیرد، من صرفاً خود را عقب می‌کشم و با تمامی قوت برای او دست می‌زنم. حتی در مقام توضیح آن هم بر نمی‌آیم. و مسلماً هم طوری رفتار نمی‌کنم که گویی باعث و بانی آن من بودم.

سوم، *خدا، خدای اسرارها است*. از آنجا که او خدا است، می‌تواند وقوع چیزهایی را باعث شود که ما نمی‌توانیم آنها را تشریح کنیم و باعث هم می‌شود. با اینحال، باز یادآوری کنم که این چیزهای اسرارآمیز استثنا و گاه بگاه هستند. «آ. و. توزر» چنین می‌نویسد:

اگر دست ما باشد، بلافاصله سعی می‌کنیم خدا را تا به حدی که بتوان اداره‌اش کرد، کوچک کنیم و پایین آوریم. می‌خواهیم او را در جایی قرار دهیم که بتوانیم از او استفاده کنیم و یا حداقل در زمان نیاز بدانیم که در کجا است. ما خدایی را طالب هستیم که بتوانیم تا حدودی او را کنترل کنیم. نیاز می‌بینیم که در خود نسبت به شناختی که از شخصیت خدا داریم، احساس امنیت کنیم. و اینکه شخصیت واقعا به چه شکلی است، با تمامی تصاویری که مذاهب برایمان خلق کرده‌اند، تفاوت دارد؛ با شخصیت بهترین افرادی که در مورد آنها شنیده‌ایم، و با تمامی ایده‌ها و افکاری که در این مورد عرضه شده است.

اگر این مطالب به گوشه‌های افرادی که در دنیای مدرن ما زندگی می‌کنند، انعکاسی عجیب و غریب دارد، بدین دلیل است که خدا به اندازه نصف یک قرن بسیار سرسری گرفته شده است. جلال خدا برای این نسل از انسانها آشکار نشده است. خدای مسیحیت فعلی تنها اندکی از خدایان یونان و روم بالاتر است، البته اگر عملا از آنها پایتتر نباشد، که در آن او خدایی ضعیف و بیچاره خواهد بود، حال آنکه آنها حداقل قوی هستند.

اگر همانی نیست که ما در ذهن از او تصویر داریم، پس در مورد او چگونه باید فکر کنیم؟ اگر او برستی چنانکه اعتقادنامه هم می‌گوید، غیرقابل درک، و به قول پولس دست‌نیافتنی است، پس ما مسیحیان چگونه می‌توانیم این حسرتی را که در درون خود نسبت به او داریم، ارضا کنیم؟ هنوز هم بعد از چندین قرن کلمات آیه «خدا را بشناس و در سلامتی ساکن شو» دل انسان را از امید پر می‌کند. ولی چگونه می‌توانیم با کسی آشنا شویم که تمامی تلاشهای فکر و دل ما قادر به شناخت او نیست؟ و چطور باید نسبت به شناخت آنچه که ناشناختنی است، مسئول و جوابگو باشیم؟...

جواب کتابمقدس به این سؤال در چند کلمه خلاصه می‌شود: «از طریق خداوند ما عیسی مسیح». در مسیح و از طریق مسیح خدا خود را به شکلی کامل مکشوف می‌کند، گرچه خود را نه به منطق، بلکه به ایمان و محبت نشان می‌دهد. ایمان ارگان شناخت و محبت ارگان تجربه است. با جسم پوشیدن عیسی، خدا به میان ما آمد: در کفاره مسیح ما را با خدا آشتی داد و ما از طریق ایمان و محبت او را به دست می‌آوریم.

«ریچارد رول» در این باره چنین می‌نویسد: «براستی هم که خدا بی‌نهایت عظیم است، بیش از آنچه که تصور کنیم؛ ... غیرقابل شناخت برای مخلوق؛ و هرگز قادر نخواهیم بود او را چنانکه هست، بشناسیم. ولی حتی هم اکنون در همین جا نیز، هر وقت که قلب انسان از اشتیاق برای خدا به سوزش می‌افتد، روح‌القدس او را قادر می‌سازد که نور خلق نشده را دریافت کند و با عطایای روح‌القدس ملهم و مملو گردد و شادی آسمانی را تجربه نماید.»

دوستی دارم که پسر او از یک دوره بیماری بسیار سختی گذشت. در رنج او و همسرش من هم شریک بودم و در آن چند ماه آخر مرتب برای آنها دعا می‌کردیم. برای مدتی وضعیت کماکان به وخامت پیش می‌رفت. شرایط بدتر و بدتر می‌شد. با دیواری از غیرممکنات روبرو بودند که مثل سد در مقابل آنها قدعلم کرده بود. و پس از آن، شرایط به ناگاه تغییر کرد. آنها را با متخصصی آشنا کردند که با تکنیکی مخصوص منشأ بیماری پسرشان برایشان معلوم داشت. و این پسر کوچک که ماهها در گوشه‌ای افتاده بود، اینک در حال بهبودی کامل است و برای آن نیز ما خدای حاکم و روح مقتدر او را حمد و سپاس می‌گوییم.

ممکن است برخی بخواهند فریاد برآورند: «معجزه است!» نه، معجزه نبود. در واقع روش علمی بسیار حساس و دقیق بود که مرض را معلوم داشت و مداوا را در آن بچه کارگر ساخت. آیا دست خدا در آن بود؟ کاملاً. دکترها مرض را تشخیص و آن را مداوا می‌کنند؛ خدا به تنهایی می‌تواند شفا بخشد. خدا در فیض پر قوت خود، دوستان ما را به یافتن آن پزشک متخصص هدایت کرد. خدا فردی دیگر را هم هدایت نمود که هزینه مداوای آن بچه را به عهده گیرد، چرا که پدر و مادرش از عهده آن برنمی‌آمدند. و خدا از آن مداوا استفاده کرد و تا او را شفا دهد.

قدرت خدا از اول تا آخر این جریان به خوبی مشهود بود. ولی بهبودی آن بچه «نمایش قدرتی» نبود. چه اتفاق افتاد؟ چند نفر از ما دل‌هایمان را با هم متحد کردیم و تصمیم گرفتیم که نزدیک به شعله پرواز کنیم. به او اعتماد نماییم، به او که قدرت دارد آنچه را که بهترین است، انجام دهد. این امر به آرامی، به آهستگی، کامل ... و بسیار پرقدرت روی داد.